

میرشکاک شناسی تطبیقی با مقایسه میان ۲ شاعر نسل انقلاب

# فاتح پشمینه پوش نکته گو

حسن صنوبری

پژوهشگر ادبی و  
شاعر

فارغ از نیک یا بد بودن، موفق یا ناموفق بودن، پیروز یا شکست خورده بودن مردی موسوم به «یوسفعلی میرشکاک» و معروف به «میرشکاک»، مسأله

مهم‌ترین است که او چه تاثیری بر دیگران و ادبیات پس از خود گذاشته است. وقتی می‌خواهند از میراث یک شاعر یا متفکر سخن بگویند عموماً از آثار او سخن می‌گویند. ولی به نظر من خود «تاثیر» هم از مهم‌ترین آثار هر نویسنده و دانشمندی است. امری که لزوماً منحصر به متن آثار گفتاری و نوشتاری او نیست و چه‌بسا شامل شخصیت، روحیه و طرز رفتارش نیز باشد. متن و آثار را شاید پژوهشگران ادبیات حتی در نسل‌های بعد هم بتوانند بررسی کنند؛ تلك آثارنا تدل علینا / فانظروا بعدنا الی الآثار. اما شخصیت و تاثیر را شاید فقط معاصران و هم‌نفسان.

## ذی‌المقدمه:

الگوهای نسل نخست شاعران انقلاب طبیعتاً همان پیش‌آهنگان و بنیانگذاران این ادبیات بودند. مهرداد اوستا، حمید سبزواری، طاهره صفارزاده، علی موسوی‌گرمارودی، علی معلم و.... اما چهره‌های اصلی که در میان نسل دوم بودند برای الگو شدن و دیده شدن باید ویژگی‌های متفاوتی می‌داشتند که هم تاحدی مورد قبول خود شاعران باشند و هم شعردوستان.

اگر از همه . یعنی چه ارگان‌های حکومتی، چه خود شاعران، چه مردم اهل ادبیات. بخواهید از میان شاعران نسل دوم انقلاب (و در کل ستاره‌های شعری میانه دهه ۶۰ تا میانه دهه ۷۰) یک چهره را به عنوان الگو برای دیگر شاعران و جوانان معرفی کنند، بی‌گمان زنده‌یاد قیصر امین‌پور را معرفی می‌کنند. شاید اگر شرط زمانی را هم برداریم نتیجه متفاوت نشود.

حال اگر نگاه و رای‌گیری عمومی را رها و کمی فنی‌تر و تخصصی‌تر به موضوع نگاه کنیم، می‌بینیم در میان الگوهای مثبت و موفق هم اگر بخواهیم شاعری را انتخاب کنیم که دقیقاً نقطه مقابل میرشکاک است، او نیز بی‌گمان زنده‌یاد قیصر امین‌پور است.

در ظاهر ماجرا به جز خوزستانی بودن، امین‌پور در تمام ویژگی‌هایش برعکس میرشکاک بود. امین‌پور دکتر گرفته بود، میرشکاک اصلاً دانشگاه نرفته است. امین‌پور آرام بود، میرشکاک شلوغ است. امین‌پور سیر منظم بود، میرشکاک پریشان است. امین‌پور سیر

منطقی و واضح داشت، میرشکاک غیرقابل پیش‌بینی است. امین‌پور همواره پیشینه و گذشته خود را تکمیل و نهایتاً اصلاح کرده است و میرشکاک بسیاری اوقات گذشته خود را نفی. امین‌پور با اصرار به اینجا و آنجا دعوت می‌شد، میرشکاک با احتیاط. امین‌پور دوستان زیادی داشت، میرشکاک، دشمنان زیادی. امین‌پور پس از رحلت امام فقط یک بار در انتخابات بروز سیاسی (هرچند کمرنگ) داشت و از آن هم پشیمان شد، اما نامزد موردنظرش پیروز انتخابات شد؛ میرشکاک در اکثر انتخابات‌ها موضعگیری جدی داشت و در هیچ‌کدام هم نامزد مطلوبش رای نیاورد. امین‌پور شعرش توسط دیگران ترویج می‌شد، میرشکاک شعر دیگران را ترویج می‌کرد. امین‌پور تا حدی مخاطبان شعری‌اش را گسترده و زبان‌ش را عمومی کرده بود که حتی شامل کودکان و نوجوانان هم می‌شد و می‌شود، اما میرشکاک به قدری زبان را تخصصی و مخاطبان را محدود کرده که خواننده و شنونده سخنان‌ش اگر به‌جز شعر، از فلسفه و عرفان و سیاست و تاریخ هم به‌طور جدی سر رشته نداشته باشد شاید نیمی از حرف‌های گوینده را متوجه نشود.

امین‌پور و میرشکاک هردو خوزستانی بودند، اما چه کسی خاطره یا فیلم‌های قابل اعتنایی از سخن گفتن یا شعر گفتن امین‌پور خارج از لهجه تهرانی یا بیرون از زبان معیار دارد؟ چه کسی لهجه لری امین‌پور را در جمع شنیده؟ از طرفی چقدر بوده که میرشکاک در یک جمع کاملاً رسمی یا کاملاً تهرانی وسط بحث به لری یا عربی غلیظ صحبت کرده؟

چقدر شعر و نثر لری و عربی از میرشکاک دیدیم؟ چه کسی می‌تواند امین‌پور اتوکشیده را با لباس‌های محلی تصور کند و چه کسی میرشکاک رسمیت‌گریز را بدون آنها؟ امین‌پور و میرشکاک هر دو سیگار می‌کشیدند، اما چند نفر سیگار امین‌پور را دیده‌اند و چند نفر سیگار میرشکاک را ندیده‌اند؟ امین‌پور خیلی کم می‌شد به کسی بگوید بالای چشمت ابروست؛ در حالی که صابون میرشکاک به تن کمتر کسی نخورده بود. معدود نقدهای نقل شده از امین‌پور - به‌جز یکی دو مورد - آن قدر لطیف و رندانه بوده‌اند که چه‌بسا فرد نقد شده منظور را برعکس فهمیده - مخصوصاً امین‌پور متاخر- درحالی که میرشکاک - مخصوصاً میرشکاک جوان و معاصر امین‌پور - در بی‌پروایی و صراحت نقدش حتی دوست و آشنا را هم به نسبت دشمن و غریبه مراعات نمی‌کرده است. به‌جز این ۱۴ مورد البته موارد دیگری هم هست که از حوصله خارج است.



می‌توانیم ادعا کنیم  
امین‌پور و میرشکاک  
برای نسل‌های پس از  
خود هردو ارزشمند و  
مکمل بودند؛ امین‌پور  
بنیانگذار بود و  
میرشکاک بنیان‌ستیز.  
امین‌پور سنت‌گذار  
بود و میرشکاک  
بدعت‌گذار. امین‌پور  
حافظ مرزها بود و  
میرشکاک فاتح مرزها.  
امین‌پور صلح‌طلب  
بود و میرشکاک  
جنگ‌بلد

## عشق و تواضع نسبت به حضرت یوسف (ع)

پس تا اینجا کار در ظاهر ماجرا، داستان داستان تمایز ایکس است و ایگرگ. زید است و بکر. استقلال است و پرسپولیس، اما در باطن ماجرای امین‌پور و میرشکاک به جز خوزستانی بودن شباهت‌های دیگری هم داشتند. اول، هر دو در ساحت سرایش پیشتاز و جدی بودند. دوم، هر دو درباره ادبیات حرف زده‌اند، آن هم حرف جدی. یعنی محدود به شعر نمانده‌اند و وارد حوزه نظریه‌پردازی شده‌اند. سوم - و این ویژگی شاید اختصاصی این دو باشد - هر دو از مهم‌ترین صاحب‌نظران و مفسران ارتباط و آمیزش سنت و نوآوری (یا سنت و مدرنیته) در شعر امروز و در دوران پس از پیروزی انقلاب بودند. چه این‌که هردو نفر با شدت و حدت وابستگی و باور زیادی به هردو عالم نو و کهن داشتند. این هردو، هم پیشتازان شعر نوی ۴۰ سال اخیرند و هم عاشقان ادبیات کهن پارسی و فرهنگ دیرین ایران و اسلام.

هرچند در هردوی این ساحات با دو نگرش کاملاً متفاوت. زمین‌رو، شعر سنتی و در عین حال مدرن ایده‌آل میرشکاک می‌شود مثنوی استاد علی معلم دامغانی و شعر مدرن و در عین حال سنتی مطلوب امین‌پور می‌شود نیمایی‌های استاد محمدرضا شفیعی‌کدکنی. طبیعی است، اهل حکمت حکیم را طالب است و اهل علم عالم را. چهارم - شاید در ادامه نکته قبل - هردو عاشق قرآن کریم و مسحور کلام... بودند و هستند.

جناب آقای امیری اسفندقه زمانی برایم از مجلسی گفت که ابتدا میرشکاک با ذوق و التذاذ ادبی از آیه ۸۴ سوره یوسف سخن می‌گفت و تاکید بر واج‌آرایی سه حرف «ی»، «س»، «ف» در جمله «یا اسفی علی یوسف» داشت و سپس امین‌پور از واج‌آرایی معنامند «مصوت آ» که متبادر کننده نهایت حسرت و تاسف است در همین جمله سخن گفته است. یک منظره اما دو منظر و منظور.

حتی نفس علاقه به شخصیت حضرت یوسف (ع) و سوره یوسف نیز می‌تواند به عنوان پنجمین اشتراک این دو شاعر برشمرده شود. امین‌پور در نیمایی‌های بسیاری سراغ تلمیح آیات این سوره و این شخصیت رفته و میرشکاک هم در بیت‌های تخلص بسیاری از غزل‌هایش، از جمله این بیت زیبا: «نه سیرت سلطنت نصیبی، نه صورت آدمی فریبی / ز نام

